

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال چهارم. شماره پانزدهم. بهار ۱۳۹۲

صفحات: ۷۹ - ۸۵

تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۴/۱۷ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۸/۳۰

سیمای زن در ادبیات معاصر

«نیلوفر کبود بوف کور»

محمود جعفری دهقی*

نعیمه متوسلی**

چکیده

در ادبیات داستانی معاصر، صادق هدایت، یکی از چهره های چند وجهی است. در آثار او، نگرش به زن و بازتاب این عنصر زایای خلقت، سبب شده، وی را زن ستیز قلمداد کنند؛ اما با تعمق در آثارش و با توجه به مسائل روانشناختی، تربیتی و اجتماعی شخصیت های داستان هایش، شاید دیگر وی زن ستیز معرفی نشود. در این مقاله، به بررسی جنبه های ناشناخته ی سیمای زن در آثار این نویسنده پرداخته شده و نتیجه نشان داد که، وی نه تنها زن ستیز نبوده، بلکه با شفقتی خاص به زنان ایرانی می نگریسته است.

کلید واژگان: زن ایرانی، ادبیات داستانی. ادبیات معاصر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* دانشگاه تهران، دانشیار گروه فرهنگ و زبان های باستان، تهران، ایران.

** دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، بوشهر، ایران. (نویسنده مسئول: motevaseli@yahoo.com)

زن به عنوان قشر لطیف و شکننده ی جامعه، در ادبیات داستانی ایران، جایگاه ویژه ای دارد. هر کدام از نویسندگان معاصر، به فراخور تقاضا و امکانات فرهنگی جامعه ی زمان خود، این جنس حساس را به گونه ای در آثار خود جای داده اند. بعضی از این نویسندگان، زن را مانند همان معشوق خوش سیما و دلبر عشوه گر و طناز ادبیات سنتی تصویر کرده اند و گروهی دیگر به رخدادهای اجتماعی و فرهنگی مربوط به زنان پرداخته اند. هدایت «در داستان های واقع گرایانه اش ارزش های تثبیت شده را با طنزی ویرانگر مورد سؤال قرار می دهد. در داستان هایی چون: حاجی مراد، داود گوژپشت، آبجی خانم، مرده خورها، داش آکل، طلب آمرزش، چنگال، محلل، زنی که مردش را گم کرد و علویه خانم، با توصیف انتقادی از جامعه ی تحت استیلای استبداد و خرافه پرستی، آن را افشا می کند و پوسیدگی درونی اش را به رخ می کشاند و بیزاری خود را از مردمی که پذیرای این محیط پست و متعصب اند، ابراز می کند.» (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۹۳-۹۲) اما برای بیان حس تنفر خود از اتفاقات ناهنجار جامعه و زندگی فلاکت بار زنان، زبان و شیوه ی بیان متفاوتی را برمی گزیند که موجب می شود تقریباً عده ی کثیری از خوانندگان و منتقدان آثار ادبی، دریافتی نادرست و به دور از واقعیت ذهنی او داشته باشند و او را زن ستیز بخوانند؛ ولی باید اذعان کرد که:

«دیدگاه صادق هدایت نسبت به زنان، خوش بینانه و جانبدارانه است.» (جورکش، ۱۳۷۷: ۱۴)
در این نوشتار، بر اساس آثار وی، دیدگاه مثبت او نسبت به زنان مورد بررسی قرار گرفته است.

سیمای زن در آثار صادق هدایت

چهره ی زن ایرانی در داستان های صادق هدایت به گونه ای تصویر شده است که شاید خوانندگان و حتی منتقدان سطحی نگر را علیه او بشوراند. به عنوان مثال در داستان «زنی که مردش را گم کرد» از مجموعه ی «سایه روشن»، وی در مسیر داستان، تصویری از زندگی دوران دوشیزگی زرین کلاه (شخصیت زن داستان) به دست می دهد و در واقع شرایط و محیط زندگی او را محکوم می کند. زیرا این وضعیت آشفته ی خانواده است که سبب می شود زرین کلاه در ۱۴ سالگی عاشق مردی شود که بعد از دو ماه زندگی مشترک، بدن او را به شلاق می گیرد.

تصویری که صادق از محیط خانوادگی زرین کلاه ساخته، چنین است: «او از مرد چیز زیادی نمی دانت، مادرش همیشه او را کنک زده بود و از او چشم زهر گرفته بود و خواهرانش که از او بزرگتر بودند با او هم چشمی می کردند و اسرار خودشان را از او می پوشیدند... او از هر دوی آن ها پیش مادرش سیاه بخت تر بود. چون پیش از آن که به دنیا بیاید پدرش مرد و مادرش پیوسته به او سرزنش می کرد که تو سر پدرت را خورده ای و او را بد قدم می دانت... از همان وقت که بچه ای کوچک بود مادرش یک مشت به سر او می زد و یک تکه نان به دستش می داد و پشت در خانه

شان می‌نشانند و او با بچه‌های کچل و چشم‌دردی بازی می‌کرد. هرگز یک روی خوش یا کمترین مهربانی از مادرش ندیده بود.» (هدایت، ۱۳۵۶: ۳۷-۳۴)

بدون شک دختری که در چنین محیطی رشد کرده تشنه‌ی محبت است و با کوچکترین برخوردی، عاشق می‌شود و تن به خفت ازدواج با مردی می‌دهد که او را با شلاق سیاه چرمی که با آن الاغ‌ها را می‌زند، نوازش کند!

«هر شب در قهوه‌خانه‌ی رضا سیلو با گل غلام وافور می‌کشید... مثل یک وسواسی و ناخوشی تا وارد خانه می‌شد شلاق را می‌کشید به جان زرین کلاه و او را خوب شلاقی می‌کرد... شلاق سیاه چرمی که سر آن دو گره داشت. همان شلاقی که به الاغ‌ها می‌زد، دور سرش می‌گردانید و به بازو، به ران و کمر زرین کلاه می‌نواخت. زرین کلاه هم چادر نماز را به خودش می‌پیچید و آه و ناله می‌کرد.» (هدایت، ۱۳۵۶: ۴۱-۴۰)

هدایت با توصیف صحنه‌های کتک خوردن شبانه‌ی زرین کلاه و رفتار وحشیانه‌ی گل بیو (شخصیت مرد داستان)، از روح مغلوب و مأیوس زنان آن زمان انتقاد می‌کند و کینه‌ی نهفته‌ی خود را از جامعه‌ی مردسالار، نمایان می‌سازد.

«خواننده با رنج و اندوه فراوان، این زن نجیب و به هم ریختن آرزوها - آرزوهای ناچیزش - را می‌بیند و می‌بیند که با چه شقاوت و خشونت، احساسات بی‌آلایش او لگد مال شده است. فاجعه‌ی زندگی زرین کلاه، نمایانگر سرنوشت تلخ و ناگوار زن ایرانی در تمام قرون و اعصار گذشته است.» (آرین پور، ۱۳۸۰: ۱۶۵-۱۶۴)

«برای خواننده‌ای که (زنی که مردش را گم کرد) را سر سری بخواند، ممکن است این داستان در نگاه اول، داستانی ناتورالیستی به نظر آید... اما اگر در تحلیل این داستان، دیدگاه ناتورالیستی صرف اختیار کنیم، واقعیت‌های زیر را نادیده گرفته و مضمون انتقادی آن را مثله کرده ایم:

- دید ضد خرافه پرستی هدایت نسبت به مادر زرین کلاه که معتقد است دخترش بدقدم است.
- تأکید هدایت بر روابط ستم‌کیشانه‌ی زمانه‌ی هدایت نسبت به زن.
- عشق پرشور زرین کلاه به همسر خود.
- طنز گزنده‌ی داستان که از طریق آن، هدایت طرز تلقی زرین کلاه از رابطه اش با گل بیو، فرهنگ مسلط بر تربیت خانواده و نیز جمله‌ی نیچه را به ریشخند می‌گیرد.
- انتقاد هدایت از شلاق زدن گل بیو که از آن به عنوان مرض و وسواس نام می‌برد.» (جورکش، ۱۳۷۷: ۸۸-۸۷)

هدایت علاوه بر این داستان، در بسیاری از داستان‌های خود به ترسیم فرجام زنان طبقات پایین جامعه ایرانی و محرومیت‌های مادی و معنوی آنان می‌پردازد. البته همه‌ی شخصیت‌های زن داستان‌های او از طبقات محروم جامعه نیستند و گاهی به زنان متجدد نیز پرداخته است.

« در داستان علویه خانم، مؤلف با بیانی بی پروا و آمیخته به هزل، از جامعه ای که یک چنین مخلوقات بدبخت و به تمام معنی تباه شده ای را در دامان خود پرورانده است، اظهار نفرت می کند» (آرین پور، ۱۳۸۰: ۱۶۶)

در اکثر داستان های صادق هدایت وضعیت غم انگیز و بحرانی زن ایرانی در زمانه ی وی، کانون اصلی داستان است و حوادث بعدی حول محور آن شکل می گیرد. وی سعی داشته با به تصویر کشیدن زندگی و مصائب زنان بدبخت و زیر دست ایرانی، تغییری در سرنوشت و زندگی سیاه آنان ایجاد کند. البته او در این راه تنها نیست و کسان دیگری نیز دست به چنین اقداماتی زده اند. آرین پور در کتاب «از نیما تا روزگار ما» می نویسد:

« از همان آغاز مشروطیت، وضع زنان ایران همیشه مورد توجه و اعتراض روشنفکران ایران بود، و در این کوشش ها شعرا و نویسندگان در صف اول قرار داشتند. بعد از جنگ بین الملل اول و نتایج مهمی که به بار آورد، مسئله ی زن در ادبیات ایران انعکاس وسیعی یافت و با پیشرفت و تحول در شئون اجتماعی، اصلاح وضع زنان جزو مسائل جدی قرار گرفت.» (آرین پور، ۱۳۸۲: ۱۰)

هدایت یکی از کسانی است که می کوشد تا در حوزه ی نثر و داستان نویسی فارسی تغییراتی ایجاد کند و سخن را از چشم و ابرو و خط و خال یار، به حیظه ی واقعیت های برخورد با زنان بکشاند. او در واقع می خواهد سختی های پنهان جامعه را ملموس تر کند.

« داستان های هدایت هر کدام حامل پیام و مضمونی هستند که آنان را با فرهنگ و آداب و رسوم این مرز و بوم پیوند می دهد. در هر یک از این داستان ها دست کم یک عنصر فرهنگی یا سنتی مردم این دیار، بررسی و شکافته می شود و بوف کور، به عنوان شاهکار هدایت، در عین حال که از نظر بیان هنری اقلان کننده ترین کاری است که خود نویسنده را خرسند ساخته، همان محتوای روابط انسانی بین زن و مرد را مورد بررسی و آسیب شناسی موشکافانه قرار می دهد.» (جورکش، ۱۳۷۷: ۲۳۰)

در جامعه ی ایرانی و در روابط انسانی بین زن و مرد، عدم هماهنگی سنی، یکی از مشکلاتی بود که همواره دختران جوان محکوم به پذیرفتن آن بودند؛ اما صادق هدایت یکی از نویسندگانی است که با طرح این قضیه در داستان های واقع گرایانه ی خود، به گونه ای با آن به مبارزه برخاست. او داستان «محلل» را به همین ناهماهنگی های فردی و اجتماعی اختصاص می دهد. در این داستان، میرزا یدالله که دوزن صیغه ای خود را طلاق داده تا با دختر بچه ای ازدواج کند، می گوید:

« شب که او را آوردند، آنقدر کوچک بود که بغلش کرده بودند. من از خودم خجالت کشیدم. از شما چه پنهان، این دختر تا سه روز مرا که می دید مثل جوجه می لرزید. حالا من که سی سالم بود، جوان و جاهل بودم. اما آن مردهای هفتاد ساله را بگو که با هزار جور ناخوشی دختر نه ساله می گیرند. خوب بچه چه سرش می شود که عروسی چیست؟ به خیالش چارقد پولکی سرش می کنند، رخت نو می پوشد و در خانه ی پدر که کتک خورده و فحش شنیده، شوهر او را ناز و نوازش می کند و روی سرش می گذارد. ولی نمی داند که خانه ی شوهر برایش دیگ حلوا بار

نگذاشته اند!» (هدایت، ۱۳۸۳: ۱۶۳) در اینجا هدایت از زبان شخصیت مرد داستان، به این ناهنجاری های اجتماعی اعتراض می کند و بر زنان، که به عنوان طبقه ی ضعیف جامعه مورد ظلم و تعدی قرار می گیرند، شفقت می آورد.

« البته، دید جانبدارانه ی هدایت از زن و انتقاد او از جامعه ی مرد سالار بدان معنا نیست که هدایت همواره قطب گرایی کند و مردان را بد مطلق و زنان را نیک مطلق ببیند، و از طرفی سهم زنان را در پرورش و تربیت مردان ندیده بینگارد؛ و از سوی دیگر، بازتاب خشونت مردان را در شکل گیری خصلت های غیر انسانی زنان ندیده بگیرد: در داستان طلب آرمزش، عزیزآغا، همسر اول گداغلی، دو کودک هووی خود را با فرو کردن سنجاق در ملاحظشان بی رحمانه می کشد.» (جورکش، ۱۳۷۷: ۸)

به نظر هدایت اعمال و رفتار زنانی چون عزیز آغا، نتیجه ی سنت ها و روابط خانوادگی و اجتماعی آن هاست و شاید حرکتی دفاعی در برابر جامعه ی زن ستیز و مردسالار باشد. هدایت از زبان عزیز آغا که با قساوت تمام، کودک نوزاد را کشته، می گوید: « چه بکنم! همه اش به گردن شوهر آتش به جان گرفته ام بود که مرا دست نشانده ی یک دختر ماست بند کرد. خدایا خاک برایش خیر نبرد!» (هدایت، ۱۳۸۳: ۸۶)

هنگامی که با دید روانکاوانه به رفتار جنون آمیز عزیز آغا نگرسته و به ارزیابی کلام و رفتار او و دیگر شخصیت های زن داستان ها پرداخته شود، درمی یابیم که همه ی آن ها وقتی در تنگنای مشکلات قرار می گیرند، به طور غریزی به دنبال توجیهی برای آن می گردند و روزگار، اجتماع، قضا و سرنوشت بد و در نهایت مردان را مقصر اعمال خود می دانند.

« هدایت در عمل، زن و مرد را رویاروی هم قرار می دهد تا اشکال روابط آنان را بررسی کند. » (جورکش، ۱۳۷۷: ۲۵۳) در این رویارویی، زنان معمولاً گرفتار دست مردانی می شوند که به گونه ای بیمارند و برای فرونشاندن تب جنون خود به دنبال مسکنی می گردند و هیچ چیزی قوی تر و بهتر از زنان مقهور و سرخورده نیست!

گوینده در داستان «چنگال» این مسئله را به خوبی بیان کرده و باز هم بر درد بی درمان زنان دوره ی خود انگشت گذاشته است. در این داستان، پدر خانواده، همسر اول خود را در خفا، خفه کرده و پس از ازدواج دوم، با حالتی بیمارگونه، قصد خفه کردن همسر دوم را دارد. ربابه- دختر او- این اتفاق را دیده و برای برادر خود تعریف می کند:

« می دونی حالش به هم خورده بود. همان جوری که یک ماه پیش شد، یک مرتبه دهنش کف کرد و کج شد. آن وقت پریدن چون رو گرفت، آن قدر گلویش را فشار داد که چشم هایش از کاسه درآمد. اگر ماه سلطان نبود خفه اش کرده بود، حالا فهمیدم ننه مون رو چه جور کشت.»

هدایت در دنباله ی سخنان ربابه، جمله ای را می آورد که نمایانگر حس زن کشی در مردان این خانواده است:

« چشم های سید احمد [برادر ربابه] با روشنایی سبزرنگی درخشید و پرسید: کی گفت نه مون رو اینجور کشت؟ » (هدایت، ۱۳۸۳: ۱۲۰)

هر خواننده ی توانا و صاحب ذوقی، با خواندن این جمله و دریافتن احساس سیداحمد، متوجه می شود که باز هم اتفاقی تازه رخ می دهد و این دختر بیچاره، اسیر چنگال های خشن و روح بیمار برادر خود می شود و مانند مادرش، مرگ را تجربه می کند. سیداحمد نیز همچون پدرش به بیماری «زن کشی» مبتلاست و نویسنده با بیان این اتفاقات و حالات روحی او و پدرش، بیماری روانی این مردان را مطرح می کند. پسر جوان داستان، به سبب علاقه ی شدیدی که به خواهرش دارد و او را فقط برای خود می خواهد، از اینکه ربابه روزی ازدواج کند و او را تنها بگذارد نگران است و این حس تملک مطلق و خودخواهی او به قتل دختر جوان می انجامد.

در این داستان و بسیاری از داستان های دیگر، مشاهده می شود که نویسنده به طور علنی از شخصیت زن داستان دفاع نکرده اما این لطف خود را به صورت ضمنی و در لفافه شامل حال او کرده است؛ یعنی هنگامی که به شخصیت و خلق و خوی «تملک طلبی و شیء انگاری» و حتی توحش مردان می تازد و آن ها را مورد انتقاد قرار می دهد، چه دلیلی جز دفاع از زنان رنج دیده ی داستان می تواند داشته باشد؟! بی شک هدف او بیداری ذهن خواننده و هوشیاری او نسبت به مسائل و واقعیت های موجود است.

خود هدایت در کتاب « فواید گیاهخواری » درباره ی زن، چنین عقیده ای را بیان کرده است:

« جهان زنانه باید بیشتر از همه متوجه برتری خوراک نباتی شود. چون یکی از خرافات که شهرت دارد این است که زن باید همه ی وقت خود را صرف آشپزی نماید. از این رو هر گاه از رنگرزی پیرایش لاشه جانوران دست بکشد اوقات خود را به کارهای نجیب تری خواهد پرداخت. زن که تولید زندگی می کند نباید راضی به کشتار شده و لب های خود را به آن آلوده سازد. » (هدایت، ۱۳۵۵: ۵۶)

در پایان با توجه به آثار هدایت و دیدگاه های او، باید گفت: قطعاً رگه هایی از شخصیت حقیقی هدایت و طرز تلقی واقعی وی نسبت به زن را می توان در داستان های واقع گرایانه ی او جست و جو کرد.

بحث و نتیجه گیری

فرجام سخن این که کنکاش در آثار صادق هدایت و بررسی دیدگاه های او نسبت به اوضاع نابهنجار زنان محروم ایرانی در جامعه، این نتیجه را در بردارد که: می توانیم میزان توجه و دل نگرانی های او نسبت به این قشر اساسی جامعه را دریابیم. هدایت برخلاف برجسب های بی جایی که به او زده اند، نه تنها زن ستیز نبوده بلکه همواره با حس ترحم و شفقتی خاص به زنان ایرانی می نگریسته است.

صادق هدایت با اندیشه ای تازه و زبانی متفاوت و واقع گرایانه، زشتی های رفتار جامعه ی مردسالار را زیر ذره بین انتقاد برده و راه را برای فریاد دادخواهی زنان ضعیف و رانده شده ی جامعه، هموار کرده است. این چهره ی متمایز ادبیات داستانی ایران، زبان گویای زنان زمان خود است و با مطالعه ی آثارش می توان به خوبی به مسائل جامعه شناختی ایران آن دوره پرداخت؛ زیرا هدایت، بسیاری از آسیب های اجتماعی را در داستان های خود بیان کرده و تقریباً هیچ مشکل و معضل جامعه، از دید نقّاد و اندیشه ی وقّاد او مخفی و پنهان نمانده و این یکی از وجوه تمایز او نسبت به دیگر نویسندگان معاصرش است.

صادق هدایت به جای پرداختن به موضوعات و مضامین داستانی رایج در زمان خودش، موضوعاتی را انتخاب می کرد که گویای دردهای مردم جامعه باشد و زنان دردمند ایرانی، همواره یکی از دغدغه های روحی و فکری او بودند. وی با نوشتن داستان هایی چون: «زنی که مردش را گم کرد»، «محلّ»، «طلب آمرزش»، «تجلی»، «علویه خانم» و... سعی داشته به مسائل مربوط به زنان گرفتار در دام جهل و خرافه پرستی حاکم بر اجتماع، بپردازد و در این راه کاملاً موفق شده است.



منابع

- آرین پور، یحیی. (۱۳۸۰) زندگی و آثار هدایت، چ اول، تهران، زوار.
- آرین پور، یحیی. (۱۳۸۲) از نیما تا روزگار ما) تاریخ ادب فارسی معاصر، چ چهارم، ج سوم، تهران، زوار.
- جورکش، شاپور. (۱۳۷۷) زندگی، عشق و مرگ از دیدگاه صادق هدایت) نگاهی نوبه بوف کور و دیگر عاشقانه های هدایت. (چ اول، تهران، آگه.
- میرعابدینی، حسن. (۱۳۸۶) صد سال داستان نویسی ایران، چ چهارم، ۲ جلد، تهران، چشمه.
- هدایت، صادق. (۱۳۵۵) فواید گیاه خواری، چ پنجم، تهران، امیرکبیر.
- هدایت، صادق. (۱۳۵۶) مجموعه داستان سایه روشن، تهران، جاویدان.
- هدایت، صادق. (۱۳۸۳) مجموعه داستان سه قطره خون، چ دوم، تهران، جامه دران.

